

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

بیان اشکال مرحوم آقای قدیری به دلالت حدیث شرط بر صحت معاطاة:

بحث ما درباره ی اشکالی بود که مرحوم آقای قدیری در جلسه ی درس امام به استادشان در مورد حدیث شرط وارد کرده بودند. با توضیحاتی که ما داده بودیم، بطلان این اشکال واضح است اما حالا اشکال را می خوانیم بعد هم یک اشاره ای به آن توضیحات خودمان بکنیم تا واضح شود که چرا اشکال اصلا وارد نیست.

مرحوم آقای قدیری می فرمایند من سر درس استاد حضرت امام، در مورد حدیث شرط گفتم که این روایت به دلالت التزامی بر نفوذ و صحت شرط دلالت می کند و از داخل این دلالت التزامی می شود صحت عقد را هم فی الجمله به دست آورد. چرا؟ ایشان می گوید دلیل من این است که ما گفتیم شرط الزام و التزام ضمنی است. فرض این است که ما هم به تبع استادمان می گوییم شرط الزام و التزامی ضمنی است. چیزی است که در ضمن یک قراری قرار بگیرد. از این طرف هم روایت می گوید که این الزام و التزام ضمنی صحیح است. چرا صحیح است؟ به خاطر این که ظاهر روایت، حکم تکلیفی دارد. همان توضیحاتی است که داده ایم. "الشرط يجب الوفاء به" اما این وجوب وفاء شرط، بر مومن است. مومن و مسلم را تکلیف می کند تا بر شرطش وفادار باشد. مدلول مطابقی روایت،

وجوب وفاء به شرط است تکلیفاً. مدلول التزامی روایت، صحت شرط است التزاماً. چون اگر خدای متعال به عنوان حکم تکلیفی ما را تکلیف شرعی کرد و گفت شما باید این کار را انجام بدهید، خوب معنایش این است که این کار صحیح است که باید انجام بدهم. پس خود روایت، مطابقتاً و خوب تکلیفی کرده است ما را بر وفاء به شرط و التزاماً از آن صحت و نفوذ این شرط به دست می آید.

از طرف دیگر، چون این شرط ضمن عقد است خوب معنا ندارد که شرط واجب الوفاء و صحیح باشد اما عقدی که این شرط در ضمن آن است فاسد باشد. ایشان می گویند من سر درس به استناد این طوری گفتم که وقتی این روایت دارد به دلالت التزامی صحت و نفوذ شرط را به ما می رساند و این شرط هم ضمنی است از آن صحت عقد به دست می آید. چون این شرط ضمن عقد است و شرطی که ضمن عقد باشد معنا ندارد که عقد فاسد باشد اما شرط صحیح باشد.

بعد ایشان می فرماید در این فضا، یک اشکالی متوجه ما می شود و آن این که دلالت این روایت التزامی است و دلالت التزامی اطلاق ندارد چون لسان ندارد. دلالت مطابقی لسان دارد لذا اطلاق دارد. دلالت التزامی یک معنایی است که شما به عنوان لازمه ی این کلام استفاده می کنید. وقتی اطلاق نداشت - دقت کنید - دیگر نمی شود از آن برای صحت معاطاة استفاده کرد. دعوای ما این است که آیا می توانیم از اطلاق حدیث شرط، صحت معاطاة را به دست بیاوریم یا نمی توانیم. اصل بحث ما این بود که بیع یک بار بیع بالصیغه است و یک بار هم بیع بالأخذ و الإعطاء است. بیع بالصیغه جایی است که لفظی در کار است و بیع بالأخذ و الإعطاء جایی است که داد و ستد فعلی در کار است. ما می خواستیم از اطلاق این روایت استفاده کنیم که اگر شما در صحت معاطاة شک کردید، از اطلاق

این روایت صحت آن را استفاده کنید. ایشان می گوید که با این سیری که ما می رویم حاصلش این طوری می شود که مدلول مطابقی، تکلیفی است و مدلول التزامی صحت شرط است. شرط هم ضمن عقد است. وقتی شرط ضمن عقد است عرف این طوری می فهمد که صحت شرط، صحت عقد را هم درست می کند. منتهی صحت عقد از کجا آمد؟ از صحت شرط؛ صحت شرط خودش مدلول التزامی بود. پس مدلول التزامی - یعنی صحت شرط - صحت عقد را به من داد. اگر صحت شرط، صحت عقد را به من بدهد و از طریق مدلول التزامی بیاید، خب مدلول التزامی اطلاق ندارد و وقتی اطلاق نداشته باشد دیگر نمی توانیم در معاطاة از آن استفاده کنیم. پس روایت تکلیف را مطابقی دارد و نفوذ و صحت شرط را التزامی دارد و صحت عقد را عرفاً از آن مدلول التزامی به دست می آوریم ولی در معاطاة دیگر به درد نمی خورد چون ما عند الشک می خواهیم از اطلاق دلیل "المومنون عند شروطهم" استفاده کنیم.

این فرمایش آقای قدیری است.

برتری بیان مرحوم آقای قدیری از بیان مرحوم محقق خوئی:

خب ملاحظه می کنید که رتبه ی این مطلب از مطلبی که محقق خوئی ارائه کرده اند بالاتر است. چون محقق خوئی گفتند که امر روایت دائر بین دو احتمال است. یک احتمال این است که مدلول مطابقی اش، تکلیف باشد - که مختار خودشان بود - و گفتند که اصلاً ربطی به بحث لزوم ندارد. یک

احتمال دیگرش این است که مدلول مطابقی اش، لزوم باشد و بعد مدلول التزامی اش، صحت باشد. صحت را از طریق مدلول مطابقی لزوم استفاده می کردند. چند بار هم عرض کرده ایم که ایشان می گویند این مدلول مطابقی باید حجت باشد تا مدلول التزامی اش هم حجت باشد و چون این مدلول مطابقی در معاطاة از حجیت می افتد مدلول التزامی هم از حجیت می افتد. لذا از باب تلازم دلالات از این مطلب استفاده نکردند.

اما ایشان - مرحوم آقای قدیری - حسن فرمایششان این است که می خواهند صحت را از مدلول مطابقی تکلیف استفاده کنند. می گویند از وجوب تکلیفی، التزاما صحت شرط را به دست می آورم و از صحت شرط، عرفا صحت عقد را به دست می آورم.

وجه اول بطلان اشکال مرحوم آقای قدیری:

امام یک پاسخی سر درس به ایشان داده اند که آن را بعدا عرض می کنم. اما از تحلیلی که از فرمایش امام داشتیم، بطلان فرمایش آقای قدیری معلوم است. به خاطر این که ما گفتیم ما دو مدلول مطابقی در عرض هم داریم. یک مدلول مطابقی، وجوب تکلیفی است که از ادعای اول به دست می آید. شما در مقام بحث دارید خبر می دهید و خود این اخبار در مقام بحث، آكد در وجوب است. مثل یغتسل و یعید. با این ادعاء، وجوب تکلیفی درست می شود و حرفی هم نداریم. ولی کنار این مدلول یک مدلول دیگر هم دارید که از تکلیف نمی خواهید در بیاورید. همین که می گوید "المومنون عند

شروطهم" یعنی شرط را محسوس می کنید. وقتی گفتید که شرط یک واقعیت خارجی دارد، خب شرط اعتباری است و این اعتبار اگر از نظر شارع معتبر نباشد که واقعیت پیدا نمی کند. این ادعاء که این شرط واقعیت دارد یعنی از نظر شارع، صحیح است. خود این ادعاء صحت را درست می کند. لذا لازم نیست که شما صحت را از طریق تکلیف به دست بیاورید تا التزامی شود و بعد در التزامی بگویید اطلاق نداریم. خیر! ما صحت شرط را مدلول مطابقی می کنیم.

وجه دوم:

نکته ی دومی که ما جلسه ی گذشته توضیح دادیم و با آن بطلان این اشکال کاملاً روشن می شود این است که ما گفتیم از آن حکم تکلیفی، از باب مناسبت حکم و موضوع، الغاء خصوصیت می کنیم و مطلق قرار را واجب تکلیفی می دانیم. یعنی دیگر نمی گویم چون این شرط، الزام ضمنی است پس وجوب تکلیفی به وفاء دارد. خیر! بلکه این شرط چون مطلق الزام است و نه حتی چون الزام است بلکه چون مطلق قرار است وجوب وفاء دارد. لذا وقتی من از حکم تکلیفی الغاء خصوصیت کردم و گفتم این وجوب تکلیفی، سر مطلق قرار می آید، نفوذ و صحت وضعی هم باید سر مطلق قرار برود. چرا؟ چون قبلاً گفتیم که این ادعاء به تبع نظر بسیار ارزشمند صاحب وقایه است. ما ادعاء را در مرحله ی مراد جدی قائل هستیم نه این که مثل سکاکی ادعاء را قبل از استعمال بدانیم. قبلاً توضیح دادیم که ما یک بار ادعاء را قبل از استعمال انجام می دهیم و بعد لفظ را در آن حقیقت ادعایی استعمال می کنیم. وقتی شما می گوید زید اسد است، مشبه به شما که اسد است - سکاکی می گفت

– این ماهیت توسعه پیدا می کند و دو فرد پیدا می کند. یک فرد واقعی که حیوان جنگلی است و یک فرد ادعایی که جناب زید است. لذا می گفت که این یک نوع مجاز عقلی و توسعه ای است که ما به ماهیت می دهیم که بحث ادراکات اعتباری را علامه طباطبایی از این جا وارد شد و گفت اعتبار إعطاء حد شیء لشیء است. حد اُسد جنگلی را به جناب زید می دهیم. حدّ رأس را به جناب زید می دهیم و رئیس می شود. این ها إعطاء حدّ است. این بحث ها درست است.

اما در بحث ما این مساله مطرح است که آیا این ادعاء قبل از این است که من لفظ را در معنایش استعمال می کنم؟ اول معنا را با ادعا توسعه می دهیم و بعد لفظ را توسعه می دهیم؟ اگر این باشد که می شود مجاز و سکاکی باز هم در بحث مجاز می افتد. یا خیر! بلکه من اول لفظ را در معنایش به کار می برم و می گویم اسد همان حیوان جنگلی است لذا در مرحله ی استعمال لفظ، هیچ اتفاقی نمی افتد ولی در مرحله ی مراد جدی ادعاء درست می شود. باز إعطاء حد شیء لشیء هست اما این إعطاء در مرحله ی مراد جدی واقع می شود. اگر این طوری شود آن موقع استعاره، حقیقت لغوی می شود. بعد هم این ادعاء اختصاصی به استعاره ندارد بلکه در مجاز مرسل هم می آید لذا همه ی موارد مجاز، حقائق لغویه می شوند. مثل همین رئیس که می گوئیم. رأس مجاز مرسل است. چون علاقه اش مشابهت نیست بلکه علاقه اش جزء و کلّ است و جزء هم در این مجاز باید رئیسی باشد. شما اگر در جاسوس، عین را استعمال کردید، مجاز مرسل است. رأس جزء رئیسی بدن است. عین برای جاسوس، جزء رئیسی است. شرط مجاز مرسل این است که در مواردی که شما لفظ موضوع للجزء را برای کلّ به کار می برید آن جزء به اصطلاح باید رئیسی باشد. این جا هم می گویند شما می توانید

ادعاء کنید و ادعای شما هم اختصاصی به استعاره ندارد و در مجاز مرسل هم درست است و لذا همه حقائق لغوی می شوند.

ثمره ی مبنای ما در تحلیل مساله ی حقیقت ادعایی این می شود که ما در مرحله ی استعمال، یک لفظ و یک معنا بیشتر نداریم. اگر این طوری شد، دو تا ادعایی که الان دارند واقع می شوند هم عرض هم در مرحله ی مراد جدی اثر می کنند. لذا نمی شود که در یک ادعاء شرط صحیح باشد و در یک ادعاء شرط اعم باشد. نمی شود در یک ادعاء شرط ضمنی باشد و در یک ادعاء شرط مطلق قرار باشد. لذا با این تحلیلی که عرض کردم فرمایش حضرت امام خیلی درست می شود. من دو ادعاء دارم. این دو ادعاء مدلول مطابقی هستند و دو ادعاء هم با مطلق جعل و قرار سازگار هستند. لذا اگر این طوری شود، ما می خواهیم به آقای قدیری بگوییم که:

اولا ما صحت را مدلول التزامی نمی دانیم بلکه در کنار حکم تکلیفی آن را مدلول مطابقی می دانیم. ثانيا این مساله ی الغاء خصوصیت ولو این که به ملاحظه ی حکم تکلیفی شکل می گیرد، تکلیف حکم وضعی را هم روشن می کند. صحت مطلق قرار درست می شود نه این که صحت شرط باشد و شرط از باب ضمانت بخواهد عقد را درست کند.

جلسه ی قبل یک تنزل هم کردیم و گفتیم اگر کسی گفت که این روایت اول به ما تکلیف را می دهد و بعد وضع را به ما می دهد، چون در مرحله ی تکلیف، الغاء خصوصیت می شود مدلول التزامی اش هم در همان فضا شکل می گیرد. این هم عیبی ندارد. لذا با آن تحلیلی که قبلا داشتیم گفتیم عیبی

ندارد که بگوید وجوب تکلیفی سر مطلق قرار می رود و از این وجوب تکلیفی، صحت در می آید. ولی صحت مطلق قرار در می آید.

لذا این تحلیل ایشان غلط است و از همین جهت هم روشن می شود که چرا در تقریر بیع مرحوم آیت الله قدیری، این ریزه کاری های فرمایش امام خوب پرورانه نشده است.

امام البته یک اشکال دیگری سر درس به ایشان داشته اند.

- در مورد الغاء خصوصیت، صغرای اطلاق را قبلس درست کند. ایشان مرادف می بیند. یعنی الغاء خصوصیت را هم ردیف لَبّی شدن می داند.

- کأن این طوری فهمیده اند. ریشه اش را هم عرض کردم. این الغاء خصوصیت در فرمایشات امام آمده است ولی بقیه دیگر دنباله اش را نگرفته اند که منظور کدام حکم است. تکلیفی است یا وضعی است؟ نه آقای مروج در هدی الطالب و نه ایشان در تقریرشان این کار را کرده اند و نه کس دیگری. آقای خوئی هم که اصلا وارد این فضا نشده است و گفته است که یا تکلیف است و یا وضع است و وضعش هم لزوم است و اصلا وارد صحت نشده اند.

پاسخ امام به اشکال مرحوم آقای قدیری:

امام یک اشکال دیگری به ایشان گرفته اند و گفته اند که اگر ما از همه ی این حرف ها بگذریم از کجای صحت شرط، صحت عقد در می آید؟! ما می توانیم فضای صحت عقد را با فساد شرط، عرفی

بدانیم یا فضای صحت شرط را با فساد عقد، عرفی بدانیم. امام می فرمایند اگر از همه ی این حرف ها بگذریم، از صحت شرط که صحت عقد در نمی آید! ایشان - آقای قدیری - می خواهد بگوید عرفاً صحت عقد در می آید.

ریشه ی عدم توجه مرحوم قدیری به بیانات امام:

به نظر ما ریشه ی عدم توجه ایشان به بیان استادشان این است که آن هایی که می گفتند شرط الزام ضمنی است می گفتند ضمن یعنی "فی"، "فی العقد". خاطرتان باشد گفتیم که یک بار می گوئیم الزام تابع یعنی تعلیق، یک بار می گوئیم "فی"، "فی العقد" یعنی ظرفش این عقد شده است. لذا فهم فقهی ما هم همین طور است که اگر شرط فاسد بود عقد فاسد نیست. آن طرف مساله هم همین طوری است یعنی اگر عقد فاسد بود شرط می تواند صحیح باشد. اگر من ضمنی بودن را در فضای تعلیق بردم یک طور می فهمیم و اگر همان طور که از ارباب لغت نقل شد، این ها "فی" فهمیده اند. لذا اگر یادتان باشد وقتی عبارات مکاسب را می خواندیم، بحثمان شد که این الزام تابع که شیخ می گوید، تابع به چه معناست؟ لذا اگر با "فی" کار کردیم، و عقد ظرف آن شود، حرف امام درست می شود و هیچ ملازمه ای وجود ندارد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.